

مبادی حقوقی اتحاد ملی در جمهوری اسلامی ایران و نقش بسیج در تحقق و تحکیم آن پروانه تیبلا^۱

فصلنامه مطالعات بسیج، سال دهم، شماره ۳۵ تابستان ۱۳۸۶

چکیده

وحدت ملی، نتیجه بلافصل ارتقای سطح تعاملات انسانی میان اعضای اجتماع و تحکیم سطح علایق و اعتقاداتشان به سرنوشت مشترک است که نه تنها تنسيق امور عمومی را تسهیل می‌کند بلکه بقای روابط اجتماعی و اعمال اقتدار عمومی را در چارچوب جامعه سیاسی از حیث روابط درونی و بیرونی (حاکمیت دولت و در دولت) تضمین می‌کند. در شرایط کنونی جوامع که تهدیدهای متعدد و مختلفی وضعیت مطلوب و بایسته و حتی موجود روابط جمعی را نشانه رفته‌اند، نه تنها تدقیق در مؤلفه‌های وحدت و اتحاد ملی برای جامعه ایرانی ضروری است، بلکه حکایت از درایت و تعمیق درک نقش این امر در اقتدار و امنیت ملی دارد. در هر حال، با تأکید مقام معظم رهبری بر اهمیت محور اتحاد ملی در سال جدید، هر یک از نهادهای عمومی باید سهم خود را در این خصوص به عمل آورند. به نظر می‌رسد نیروی مقاومت بسیج به دلیل خصیصه عمومی بودن بستر و موضوع کارکردهای آن، بیش از هر نهاد دیگری می‌تواند در این حوزه نقش آفرینی کند. در این مقاله، با تکیه بر تحلیل حقوقی نحوه شکل‌گیری و تعمیق همبستگی، وفاق و اتحاد ملی را به ویژه با بهره‌گیری از عناصر حقوقی دخیل در آن و نقش بسیج در این رابطه تحلیل خواهیم کرد.

واژگان کلیدی

اتحاد ملی، همبستگی عمومی، برنامه ریزی عمومی، نظم حقوقی، بسیج.

۱. کارشناس ارشد حقوق عمومی و پژوهشگر حقوق امنیت ملی.

۲. تنسيق امور: نظم و ترتیب دادن به امور.

مقدمه

واضح است که از نظر استراتژیک، ایران به عنوان قلب دنیا محسوب می‌شود؛ زیرا نه تنها بر فراز منطقه‌ای به نام خاورمیانه؛ یعنی محل انباشت سرمایه‌های طبیعی و خداداد (سطحی و زیرسطحی) و همچنین محل تقاطع آبراه‌های بین‌المللی قرار دارد، بلکه یکی از قدیمی‌ترین سرمایه‌های فرهنگی و تمدنی بشری را نیز در خود جای داده است. از این رو، این دیار در طول تاریخ مورد هجوم‌های متعدد بیگانگان واقع شده و همواره چشم طمع متجاوزان به این مرز و بوم و سرمایه‌های آن بوده است. هر وقت توانسته‌اند، ترندهایشان را برای به راه انداختن چالش و منازعه به منظور کسب سلطه بر بخشهایی از این کشور پهناور به کار بسته‌اند. در این میان، با در نظر گرفتن تحولات در وضعیت معاصر، تهدیدهای نرم افزاری و سخت افزاری علیه امنیت ملی این سرزمین نیز کم نیست. به همین دلیل، جامعه اسلامی ایران این روزها بیشتر از هر روزگاری، نیازمند وفاق و اتحاد ملی است تا با تکیه بر آن، تأمین امنیت ملی به صورت اطمینان بخش و فارغ از نگرانی نسبت به خصم و خصومت‌هایشان، جامعه‌ای امن را برای شهروندان لایق و شایسته این سرزمین به ارمغان آورد و بیش از گذشته، استحکام و قوام خود را به رخ جهانیان بکشد.

پیش‌نیاز و مقدمه بحث، هویت جمعی است. این هویت به مجموعه‌ای از انسانها تعلق دارد که حول محور اشتراکات مادی و یا معنوی گرد هم آمده، اصولاً مجموعه‌ای نرم افزاری به نام ملت را خلق نموده و روابط و مناسبات متقابلشان در جامعه‌ای متشکل به نام دولت سازمان یافته است. هویت جمعی که به صورت طبیعی و قهری به اتحاد یا وحدت ملی منتهی می‌شود، بر اساس مفهوم نوین ملت و حداکثرسازی اشتراکات اعضای آن با بسط این اشتراکات به بدنه دستگاه مسئول هدایت و مدیریت امور عمومی استوار است.

در مفهوم نوین ملت (در اجتماعات داخلی)، تنها بر اشتراکات ناشی از طبیعت و عناصر بیرونی و خارج از اراده انسانی نظیر زبان، نژاد و سرزمین تکیه نمی‌شود، بلکه این مؤلفه‌ها تنها مقدماتی برای ورود به عناصری مهم‌تر نظیر عناصر روانی و فکری و به ویژه

اعتقادی هستند که بدون زبان و نژاد و بی نیاز به وحدت محل اسکان نیز به همبستگی و احساس سرنوشت مشترک می‌انجامند. البته با تجمیع این دو شاخص کلان، علقه‌های احساس مشترک اجتماعی به حداکثر خواهد رسید. گفتنی است که در آرمان جامعه جهانی که فرایند «جهانی شدن» آن را تبلیغ می‌کند، مفهوم ملت از مجموعه‌های متعدد تشکیل دهنده ساختار جامعه بین‌المللی، مجزا شده و ملت واحد یا جهانی را در پی تکیه بر عناصر ذاتی و مشترک بشری، جستجو می‌کند. در این صورت، شهروندی جهانی پدیدار خواهد شد که همه جمعیت انسانی را هم‌نوع و اعضای یک ملت می‌شمارد. در چنین آرمانی، محور وفاق و همگرایی، «بنی آدم» است که با تکیه بر وحدت جوهر، این نکته را یادآوری می‌کنند که: «بنی آدم اعضای یک یکدیگرند - که در آفرینش ز یک گوهرند». با وجود برخی تحولات^۱ هنوز شهروند جهانی واقعیت حقوقی نیافته (گرین، ۱۳۷۸، ص ۶۳) و تا شکل‌گیری ملت واحد جهانی که اندیشه اسلامی نیز آن را در قالب امت واحده^۲ مطرح کرده، زمان زیادی باقی است. به همین دلیل، وفاق و اتحاد ملی در شرایط حاضر، شایسته توجه است. عنصر و وصف ملی این اتحاد، مبین آن است که چارچوب راهبرد اتحاد ملی، تمرکز ویژه بر مؤلفه‌های درون اجتماع ایران ضمن توجه به محیط بیرونی است.

نظر به مطالعات امنیتی اخیر در خصوص قدرت نرم که مبنای قدرت را در اجتماع از عناصر بیرونی و اجبار به عناصر درونی و اقتناع ناشی از اعتقاد و ارزشی شدن رابطه مبتنی بر تبعیت می‌داند، چیرگی پندارها و اعتقادات جمعی در شکل‌گیری هویت مشترک، بیش از سایر عناصر نمود می‌یابد. به همین تعبیر، «پیوند هر اجتماعی بر اساس یک سیستم پندار قرار دارد. مراد از پندار، عقاید ارزش گذاری شده و تصوراتی است که مردم طبق آنها یا به خاطر آنها زندگی می‌کنند». (آیور، ۱۳۴۹، ص ۷)

۱. گفتنی است که توسعه اندیشه جهانی شدن، نتیجه نظریه نظام جهانی است که پیش از این در سطح روابط بین‌الملل نیز به عنوان یک نظریه مطرح بوده و محافل مختلفی را به خود جلب کرده است. (ر.ک. به: مشیرزاده، ۱۳۸۴، ص ۲۱۲-۱۷۵)
 ۲. یکی از شاخصهای امت واحده، اخوت و همبستگی اجتماعی از یک سو و مسئولیت همگانی از سوی دیگر است که معیارهای بسیار سازنده نظام متعادل اسلامی محسوب می‌شوند. (هاشمی، ۱۳۸۴، ص ۱۰۷-۱۰۶)

در واقع هویت ملی، نوعی احساس تعهد و تعلق عاطفی نسبت به اجتماع ملی است که موجب وحدت و انسجام جامعه است و بخشی از هویت فرد را تشکیل می‌دهد (ولی پورزرومی، ۱۳۸۱، ص ۱۳۷). ایجاد و تحکیم و ارتقای وحدت کلمه به عنوان یکی از موارد توصیه شده بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، از جمله نکاتی است که ضمن ایجاز و اختصار در عبارت پردازی، متضمن پیامی عمیق و کامل در حوزه امنیت ملی است. چرا که وحدت کلمه به دلیل تحقق و تجسم بخشی به همگرایی نظری و عملی یا وفاق در سه بُعد هنجاری (ایجاد اشتراک در اعتقادات و باورها)، گفتمانی (اشتراک در نظر و گفتمان) و رفتاری (اشتراک در عمل و کردار جمعی) میان نهادهای حکومتی و ترسیم رهنمودهای کلان، گسترش همبستگی در تفکر عمومی، به مثابه یکی از ستون‌های شکل‌گیری هویت جمعی و وحدت ملی عمل می‌نماید. این امر در توصیه‌های مقام معظم رهبری نیز به ویژه در آستانه آغاز سال ۱۳۸۶ در راستای تبیین چارچوب کلی برنامه‌ریزی عمومی در این سال و سالهای آتی مطرح شده است. نامگذاری این سال به عنوان اتحاد ملی و انسجام اسلامی، مبتنی بر ضرورت تحقق و تعمیق این دو محور به عنوان موتور محرکه جامعه اسلامی ایران در دستیابی به اهدافی است که با در نظر گرفتن سیاستهای کلان کشور (به ویژه سند چشم‌انداز) و اوضاع و احوال فعلی محیط داخلی و بین‌المللی، تلاش و مساعی جمعی را ضروری ساخت و در این راستا، نهادهای عمومی را به ممارست و برنامه‌ریزی حول آنها فراخوانده است.

در هر حال، با تأکید مقام معظم رهبری بر اهمیت محور اتحاد ملی در سال جدید، هر یک از نهادهای عمومی باید سهم خود را در این خصوص به عمل آورند. به نظر می‌رسد نیروی مقاومت بسیج به دلیل خصیصه عمومی بودن بستر و موضوع کارکردهای آن، بیش از هر نهاد دیگری می‌تواند در این حوزه نقش آفرینی کند. در این مقاله، با تکیه بر تحلیل بافت و ساخت روابط اجتماعی، نحوه شکل‌گیری و تعمیق همبستگی، وفاق و اتحاد ملی به ویژه با بهره‌گیری از عناصر حقوقی دخیل در این رابطه، نقش بسیج را در این رابطه تحلیل خواهیم کرد.

در این نوشتار، به تحلیل مبانی اتحاد ملی در جمهوری اسلامی ایران و نحوه تعمیق آن با در نظر گرفتن وضعیت کنونی و دورنمای آینده خواهیم پرداخت. در این خصوص، مناسبات میان اتحاد و همبستگی ملی را نیز با تکیه بر موازین و بسترهای حقوقی که قانون اساسی و سایر منابع فرازین حقوق کشورمان پی ریزی کرده اند، تحلیل خواهیم کرد و ضمن تشریح و ترسیم ابزارهای قانونی دخیل و مؤثر بر روند تعمیق اتحاد ملی، بایسته‌های این عرصه را نیز ارائه خواهیم کرد.

بند اول: مؤلفه‌های ذهنی و عینی در تحلیل مبادی وحدت ملی

تحلیل نوع روابط میان اعضای اجتماع و نحوه گذار آنها از اندیشه و عمل انفرادی تا بینش و رفتار جمعی و منسجمی که به شکل گیری هویتی واحد میان آنها منتهی شود، لازمه تدقیق در هر مطالعه قاعده شناختی و دستوری حقوقی است. از این رو، درک وضعیت کنونی روابط جمعی در جامعه ایرانی و اینکه چگونه می‌توان این وضعیت را به سمت و سوی اتحاد و وحدت ملی بیشتر حرکت داد، مستلزم بیان مختصر علقه‌ها و مؤلفه‌هایی است که بیرون و خارج از نظام حقوقی، روابط اجتماعی را تعیین می‌کنند و سازمان می‌بخشند و حتی بسترهای وجود و اجرای هنجارهای حقوقی نیز تحت الشعاع قرار می‌دهند.

بی تردید، ساده‌ترین عنصر زندگی مشترک انسانی، کنش اجتماعی؛ یعنی سلسله حرکات بارزی است که یک انسان برای حصول به هدفی نسبت به انسان دیگر صورت می‌دهد. کنش اجتماعی مستلزم برخورد اجتماعی است که به نوبه خود، نخستین تأثیر عقلی، جسمی یا روانی است که انسانی در انسان دیگر به صورت مستقیم یا غیر مستقیم، فوری یا تأخیری، در عرصه اجتماع برجا می‌گذارد. در نتیجه همین تأثیر، تغییر یا واکنشی در دیگری یا دیگران پدید می‌آید که پاسخ نیز اطلاق می‌شود (برن، ۱۳۵۳ ص ۲۶). گذار انسان از پراکندگی و زیست مجزا به حیات جمعی، واقعیتی تاریخی (وکیو، ۱۳۸۰، ص ۱۳۴) است که صدق آن را نه تنها مطالعات نظری، بلکه تجربه و سوابق حیات متحول جمعی نیز به اثبات رسانده‌اند. از نظر جامعه شناختی، قبض و بسط روابط جمعی، مستلزم وجود

برهم کنش^۱ میان اعضای اجتماع است و اساساً روابط اجتماعی با وجود این برهم کنشهاست که پدیدار می‌شود. با این حال، نوع برهم کنشها و سطح تقابل در رفتارها، الگوی واحدی ندارد، بلکه نه تنها بسته به زمان و مکان، متحول و پویاست بلکه همزمان نیز ممکن است در سطوح و قشر بندی خاصی از اجتماع بروز و ظهور یابد. با این حال، منظور این نوشتار از روابط متقابل اجتماعی، نه در سطح محدود و گروههای کوچک، بلکه در عمیق‌ترین سطح روابط جمعی؛ یعنی «جامعه» است. با این حال، وضعیت جامعه و سطح نزدیک شدن و قرابت اجتماعی اعضای آن بستگی تام به گروههای کوچک‌تر و از مراحل اولیه اجتماعی شدن تا مرحله جامعه پذیری است. به همین دلیل، برای ایجاد روابط منسجم و همگون در جامعه، باید ناسازگاری‌های اجتماعی را در سطح گروههای محدود از خانواده تا مدرسه و دوستان و سازمانهای اجتماعی شکافت و برطرف کرد. با این حال، اتحاد ملی به منزله بسط دادن هویت و موجودیت به مجموعه اعضای اجتماع فراگیر است. این امر مطالعه‌ای کلان می‌طلبد و فراتر از مطالعات خرد جامعه شناختی، جرم شناختی و امنیتی است.

۱. هسته‌های درون اجتماعی همگرایی و وفاق

تحوّل و تغییر، از خصایص ثابت و دائمی اجتماعات است که نه تنها در ذات و ماهیت تکاملی آنها نهفته است، بلکه لازمه پیشرفت بشر و گام برداشتن به سمت و سوی تعالی و سعادت است. در این سیر تحولات، محور تأمل و تدقیق اجتماعات اغلب دگرگون می‌شود و در پی روشنگری ناشی از علوم و ارتباطات و توسعه علوم مختلف، اهمیت برخی از مؤلفه‌های زیست پایدار یا عناصر مرتبط و مؤثر بر آن، آشکار می‌شود و با شناسایی این اهمیت در سطوح تصمیم‌گیری‌های کلان و خرد، در چارچوب راهبردها قرار می‌گیرند.

تأمل و تأکید تاریخی بر تحولات اجتماعی که جامعه شناسی تاریخ‌گرا را خلق کرده و کنش اجتماعی را در کنار کنش تاریخی تحلیل می‌کند (روشه، ۱۳۸۳، ص ۳۰)، جامعه را

۱. برهم کنش: تأثیر متقابل (تأثیر و تأثر) Interaction.

تاریخ می‌داند چرا که «دائماً در حال حرکت تاریخی است» (همان، ص ۱۵). تحول تاریخی در روند توسعه اجتماعات انسانی را که در نهایت به تشکیل دولت-کشور و نهادهای منسجم دولتی و تقبل مسئولیت این نهادها در ساماندهی اساسی روابط اجتماعی انجامیده است، می‌توان به گذار از همکاری‌های محدود به مانند گری، انسجام گروه و همبستگی عمومی تعبیر کرد.

الف) بنای اولیه: همکاری به عنوان تشریک حداقل مساعی

همکاری، یکی بودن مساعی دو یا چند عضو اجتماع برای حصول به هدفی معین است. در واقع؛ اساس شکل‌گیری بنیادی‌ترین نهاد در ساختار روابط جمعی؛ یعنی گروه اجتماعی همین تعامل‌های (هرچند محدود و مضیق) انسانی است. اما این تعاملها، دامنه‌ای محدود داشته و بسته به اهداف مورد نظر، ترسیم می‌شوند. در مواردی که هدف، محدود باشد، تعاملها نیز محدود می‌ماند و در صورتی که هدف مذکور از تحرک و پویایی زیادی برخوردار باشد، به همان سادگی و تحرک در اوضاع و احوال اجتماعی است که تعاملات میان اشخاص نیز خاتمه می‌یابد و ممکن است حتی به رقابت یا ستیزه منتهی شود.

از این جهت، در هر اجتماعی، همکاری به عنوان حداقل مبانی پیوند اعضای اجتماع وجود دارد (Axelrod, 1984, p.114)، اما این سطح از تعامل برای سازماندهی مناسب روابط جمعی کافی نیست. در وضعیت کنونی جامعه ایرانی نیز تعامل‌های افراد به حداقل سطح همکاری محدود نمی‌شود، بلکه به تناسب امور، تعاملها از این سطح فراتر رفته و به اشتراکات حداکثری در ابعاد مادی و معنوی به ویژه ارزشی منجر شده است. با این حال، در وضعیت کنونی جریان‌هایی برای کاهش این تعاملها و ایجاد واگرایی در اجتماع صورت گرفته که پردازش آنها و تحلیل علل بروز و راهکارهای رفعشان، وظیفه‌ای در راهبرد وحدت و اتحاد ملی خواهد بود.

ب) همگرایی نسبی و تکثیر اشتراکات

مانند گری به عنوان جریانی از همگرایی و گذار از افتراق به تقریب عینی و عملی، یکی شدن دو یا چند شخص از جهات بسیار (برن، ۱۳۵۳، ص ۲۸) و متعدد است؛ به گونه‌ای که

اشتراکات میان آنها موجب تعمیق سطح تعاملشان از حد همکاری ساده به همبستگی و وحدت نسبی در خصوص برخی مسائل حیاتی و حساس اجتماع منتهی شود. فرهنگ‌پذیری و جامعه‌پذیری، مهم‌ترین جلوه‌های این همگرایی هستند.

فرهنگ‌پذیری، هماهنگ شدن شخص با رسوم و هنجارهای اخلاقی و سایر مظاهر حیات اجتماعی است که میراث اجتماع و نسلهای گذشته تلقی می‌شوند (همان)؛ در حالی که جامعه‌پذیری، گستره‌ای کلی‌تر داشته و هماهنگی با کلیه موازین اجتماعی را از اعضای اجتماع انتظار دارد. هرچند این موازین ابداعی و ابتکاری بوده و بدون اینکه جایگاهی در میراث اجتماعی داشته باشند، متناسب با تحولات زمان و مکان خلق شده باشند.

این تعبیر، با درک خصایص اجتماع و مؤلفه‌های جامعه شناختی حاکم بر روابط جمعی استوار است؛ یعنی بافت اجتماع و خصایص ذاتی، روانی و محیطی انسان به گونه‌ای است که امکان همسازی کامل میان آنها وجود ندارد. با این حال، قدرت تعقلی که خداوند در انسان به ودیعه گذاشته، قادر است حداکثر اختلافات را به حداکثر اشتراکات تبدیل کند. در این صورت است که تفاهم و گفت‌وگو به عنوان ابزاری اساسی به ویژه در اجتماعات پیچیده امروزی و جاهت می‌یابد؛ چراکه «سازگاری یا تلاش تعاملی مبتنی بر خواست و آگاهی انسانها» (همان) برای حداکثرسازی اشتراکات و حداقل کردن اختلافات، کامل‌ترین صورت از همسازی است.

با همسازی در کنشهای متقابل اجتماعی است که گروه اجتماعی به عنوان اساسی‌ترین ساخت اجتماع و حتی اجزای این گروهها زاده می‌شود. گروههای مذکور دامنه متفاوتی دارند و از تجمع ارادی دو فرد گرفته تا تشکل ناشی از همگرایی کل اعضای یک جامعه (جامعه) را در بر می‌گیرد. در واقع؛ جامعه نیز خود یک گروه، بلکه بزرگ‌ترین گروه اجتماعی است. از نظر نقش بازتابهای عقلانی در شکل‌گیری این گروههاست که از گروههای ارادی و غیر ارادی یاد می‌شود. مبنای اساسی شکل‌گیری نهادهای عمومی را باید در بستر تعاملات ارادی و آگاهانه اعضای اجتماع جستجو کرد که این نهادها را به عنوان نمادی از گروههای ارادی به منصفه ظهور می‌رساند. در این

صورت است که نه تنها شکل گیری نهادهای عمومی اعم از دولتی یا غیردولتی، تابع ادراکات جامعه شناختی ناظر بر گروههای ارادی است، بلکه پویای نحوه سازماندهی کنشهای متقابل در نهادهای مذکور را نیز باید در چارچوب همین گروهها مورد تجزیه و تحلیل قرار داد. این نهادها، ماموریتها و به واقع، کارویژههای معین و دامنه داری دارند که تمام یا اغلب عناصر و ابعاد اجتماع، از آنها تأثیر می پذیرند و نفع می برند. با این حال، ممکن است منافع جمعی موجب شکل گیری نهادهای مذکور، موقت و زمان دار باشند که در این صورت، با خاتمه ضرورتهای شکل دهنده به منفعتهای مذکور، عمر نهاد موردنظر نیز منقضی می شود.

۲. همبستگی و هویت جمعی، پیش نیاز اتحاد ملی

سطح قربت ذهنی و رفتاری مورد توجه و تأکید در قالب اتحاد ملی، همبستگی و وفاق است که بر ارتقای سطح تعامل میان اعضای اجتماع از سطح حداقلی به حداکثری استوار است و عمدتاً به «استقرار وابستگی متقابل نزدیک تر میان اجزای یک موجود زنده یا میان اعضای یک جامعه» (دورژه، ۱۳۷۶، ص ۳۵۸) اطلاق می شود. در واقع؛ در مواردی که گروه دارای سازگاری فراوان باشد، یگانگی گروهی سبب می شود که انتظامی استوار بین آنها برقرار شود. این انتظام که انسجام گروهی یا به هم پیوستگی نامیده می شود، نظم گروهی را پدید می آورد و در پرتو نظم مذکور است که حرکت اعضای منفرد اجتماع به سمت و سوی نوعی هویت جمعی (اعم از وحدت در اعتقادات و ارزشها یا وحدت رفتاری) مبتنی بر تعامل ایستا (مکانیک) یا پویا (دینامیک) تسهیل می شود و از این وحدت و هویت جمعی، وحدت ملی به مثابه وحدت میان اعضای اجتماع در کلیت آن (اعم از اعضای حقیقی یا حقوقی) و هم افزایی ظرفیتهایشان برای تحقق خواست عمومی و منافع ملی (اعم از منافع ملموس یا عالی جامعه) است.

در چنین سطحی از فرایند جامعه پذیری انسان، ملت شکل می گیرد و با کارکردهایی که دارد، وحدت ملی را دوام و بقا می بخشد. در واقع؛ اشتراک پایدار انسانها که بر

شالوده اشتراکات ذاتی یا عرضی (عناصر محیطی یا روانی و فکری) (ناشناس، ۱۳۵۷، ص ۱۱۵) شکل می‌گیرد، نه تنها هویت جمعی را ممکن می‌سازد، بلکه با همبسته کردن افراد حول محورهای ملی (زبان، نژاد، سرزمین، عقیده و مرام و همچنین بینش، ایده و ...)، وحدت ناشی از این هویت مشترک را استمرار می‌بخشد.

گفته می‌شود که همبستگی در چارچوب تمایل متقابل انسانها به زندگی جمعی یا کشش متقابل (دوورژه، پیشین، ص ۳۷۱) امری غریزی یا فطری است. با این حال، به نظر می‌رسد که نفس زیست جمعی، مبنای فطری دارد اما سطح قرابت انسانها در این زیست، مستلزم تعاملهای قهری به ویژه عقلانی است؛ به طوری که همبستگی کامل که خصیصه بارز جامعه مدنی است، تنها با تکیه بر ابزار عقلانیت و تفاهم و گفتمان نظری و عملی در اجتماع میسر است و این سطح از توسعه روابط جمعی، از حد حدوث واقعه ای غیرارادی یا تجربه تاریخی خارج است. به همین دلیل برای برجسته کردن مبانی همبستگی؛ یعنی ابتدا درک خود و توانمندی‌هایمان در اجتماع و سپس اقتناع همدیگر برای گذشتن از خویش به نفع سایر هموعان، به تحلیل و پی‌جویی علمی می‌پردازیم و راهکار ارائه می‌دهیم و از فرصت و تهدید سخن می‌گوییم.

در واقع؛ وحدت ملی با ایده جامعه مدنی نیز تلاقی عمیق دارد. با این حال، «در ماورای جامعه مدنی موجود در جهان که ناقص و سطحی است، رویای جامعه‌ای هماهنگ که اعضای آن در نهایت از خودخواهی‌ها، تنگ نظری‌ها و موجودیت مجزای خود کنده شده و هر کدام نه به کمک تعهدات حقوقی و سازوکارهای مبادله و تقسیم کار و نه به کمک زنجیره‌های بایستن و داشتن، بلکه به مدد تفاهم متقابل، نوعدوستی و عشق، با همدیگر بستگی و وابستگی یافته باشند، هنوز وجود دارد». (همان، ص ۳۷۱)

بند دوم: مبانی حقوقی همبستگی و وحدت ملی و اثرسنجی آن

وحدت ملی، نتیجه همگون شدن یا همگونگی میان اعضای اجتماع است که در عین اینکه بقای جامعه را تضمین می‌کند، هویت مستقل آن را در برابر سایر اجتماعات می‌نماید. در واقع؛ «همگونگی، فرایند متحد کردن یک جامعه است؛ فرایندی که

می‌کوشد جامعه را جامعه ای هماهنگ سازد و بر نظمی استوار کند که توسط اعضای آن جامعه به صورت نظم حس شده باشد» (همان، ص ۳۵۸). از این جهت، اگر در نوشتار حاضر وحدت ملی را گاه در کنار همبستگی و وفاق ملی به کار می‌بریم، پیوندهای معنایی آنها را که گاه به ترادف در معنا می‌انجامد، مورد تأکید قرار می‌دهد.

۱. مبای همبستگی و وحدت ملی در قانون اساسی

کار ویژه هر نظم حقوقی - سیاسی، ایجاد وفاق به عنوان بستر ضروری همگرایی اعضای جامعه و شکل‌بندی یک جامعه سیاسی متکامل با آرمانها و اهدافی عالی و توسعه یافته است. براساس تعبیر میثاقی وفاق (خلیلی ۱۳۷۹-۱۳۷۸، ص ۱۷۲-۱۵۱)، قانون اساسی، و سایر منابع مبتنی بر آن، سازه‌ای برای سازش آزادی فرد و اقتدار حکومت است. بر این اساس، دولت به عنوان جزیی از حکومت، بایسته است از هر طریق به ویژه مشارکت در تقنین، زمینه‌های تعمیق سازش و تعامل ملت - حکومت را از یک سو و وفاق درون حکومتی را از سوی دیگر فراهم سازد تا در سایه آن، ساختمان وفاق از تزلزل در امان بوده و دولت به میثاق خود با ملت و حکومت عمل کرده باشد. از طرف دیگر، این نقش آفرینی که در پرتو نظام همکاری قوا جلوه‌ای عادی به خود می‌گیرد، منزلت و پایگاه اجتماعی دولت را از جهت تعقیب وفاق و تعامل قوا در پیشبرد اهداف نظام سیاسی و تأمین خواست ملت افزایش می‌دهد.

همبستگی را می‌توان به ابعاد سیاسی، فرهنگی و ارزشی، روانی یا عملی (دوورژه، پیشین، ص ۳۷۱) و همچنین زمانی تقسیم کرد. در این میان، همگونی سیاسی سهمی است که قدرت متشکل و سازمان یافته (دولت در جامعه کل) در فرایند متحد کردن جامعه دارد. به دلیل اینکه تمرکز این نوشتار بر پردازش آموزه‌های حقوقی راجع به وحدت و امنیت ملی است، در اینجا به همبستگی هنجاری پوزیتیویستی که متکی به قواعد حقوق موضوعه است، اشاره می‌شود. قواعد حقوقی برای همه به صورت عام اعمال می‌شود و با تکیه بر ضمانت اجراهای مادی و بیرونی خود، اعضای جامعه را به همبستگی قهری و امری

سوق می‌دهد. در واقع؛ برخلاف همبستگی‌های سیاسی که تابعی از تحولات در قدرت و خاستگاه و برآیند قدرت است، همبستگی متکی بر هنجارهای حقوقی، ثبات بیشتری دارند و کمتر دستخوش تغییر و تحول می‌شوند. ارزشهای نهفته در قانون اساسی و اسناد بنیادین حقوقی، پایدارترین دسته از این قواعد دستوری و هنجارهای همبسته را تشکیل می‌دهند.

در واقع؛ قانون اساسی به عنوان میثاق و منشور سیاسی و حقوقی دولت - کشور و شکل‌گیری نظامی مستقل و پایدار، رکن رکین‌پیدایی همبستگی حقوقی و سیاسی در اجتماع است. این همبستگی چنان با دوام و بقای جامعه عجین و قرین است که تغییر آنها تنها با تغییر قانون اساسی ممکن و میسر است و فرایندهای دشوار و استثنایی در بازنگری قانون اساسی نیز به معنای آن است که اصولاً این ارزشها بدون تغییر بماند و چارچوب وحدت و همبستگی ملی را تشکیل دهد. (تیل، ۱۳۸۴)

قانون اساسی، منشور تبیین حقوق و تعهدات زیست پایدار و جمعی است؛ حقوق و تعهدات فرادستان و فرودستان از یک سو و حقوق تعهدات نهادهای حاکم در برابر یکدیگر از سوی دیگر. پاسخگویی مسئولان به مردم و اولویت دادن به تأمین واقعی مطالبات آنها، مهم‌ترین عنصر در تحقق این مقصود خواهد بود. از این رو، در نظامهای منتخب و مردم محور، تعامل قوا صرفاً برآیند نوع روابط نهادهای اعمال‌کننده اقتدار عمومی (روابط درون حکومتی) نیست، بلکه اساساً به روابط ملت - حکومت باز می‌گردد. میان قوای حاکم تنها زمانی وفاق و تعامل سازنده، مؤثر و سالم پدید می‌آید که حکومت به عنوان یک مجموعه سازمان یافته، نوع روابط خود را با فرمانبرداران به طریقی که حاکمیت قانون و تأمین حقوق اساسی و نیازهای شهروندان اقتضا می‌کند، تنظیم نماید.

نظام حقوقی - سیاسی در جمهوری اسلامی ایران بر پایه نوعی نظام همکاری ملت و دولت استوار است: از یک سو، رسالت خدمتگذاری دولت به مردم نه تنها مردم را بر دولت برتری و تقدّم می‌بخشد، بلکه مردم را نیز به همکاری در تسهیل اجرای کارکردهای ارائه خدمات عمومی فرا می‌خواند (تعاملهای طولی مردم - دولت) و از

سوی دیگر، این تعامل در روابط عرضی میان اجزای نهادهای حکومتی نیز جاری است؛ به طوری که تعامل بر پایه روابط متقابل میان قوای سه گانه شکل گرفته است. با توجه به کلیت نقاط ارتباطی مذکور، تعبیری که بدون اتکا به رهیافت وفاق محوری منطوق قانون اساسی، موجب اختلال در حرکت منطقی و بایسته این سیستم به سوی اهداف عالیه ملت- حکومت خواهد شد. این تعاملها در هر دو جهت آن، شکل گیری هویت مشترک را تسهیل می کند و هر اندازه نمودهای همکاری و تعامل در عمل بیشتر باشد، وفاق و وحدت ملی نیز رنگ و عمق بیشتری خواهد یافت.

در میان مبانی و مبادی اولیه و اساسی آفرینش، وفاق و وحدت ملی را باید در پرتو قانون اساسی جستجو کرد. چنین آفرینشی، کارویژه ذاتی قانون اساسی است. درک معرفت شناسانه از نوع روابط متقابل قوای سه گانه، باید تابعی از وحدت و همگونی هدف و غایت باشد. در صورتی که وحدت غایت و هدف (پیمایش مناسب مسیر توسعه و تعالی فرد و جامعه و حیات رو به رشد)^۱ در سرلوحه جهت گیری ها و راهبرد نهادها قرار گیرد، بدون شک نوعی سازش در مجاری و الگوهای حصول به این اهداف (استراتژی ها) ایجاد خواهد شد. لازمه حصول به این مقصود، پیدایی بسترهای نرم افزاری وفاق (اقدام پایه) در قوا و نهادهای سازش سازوکار ایجاد و اجرای وفاق (شرط کافی) در کشور است. وفاق در مجموعه نهادهای اعمال اقتدار عمومی (حکومت)، مقدمه لازم برای تعمیم وفاق به روابط فرادستان و فرودستان؛ یعنی جامعیت وفاق در کشور خواهد بود.

بایسته های تکوین و تعمیق بینش تعامل قوا در جمهوری اسلامی ایران عبارتند از: توزیع برابر اقتدار عمومی میان قوای حاکم، تفسیر صلاحیتها و مظاهر اعمال اقتدار عمومی با رویکرد همکارانه، تأمین مطالبات مردم، اولویت وحدت بخش عملکرد قوای حاکم، احترام به قانون به منزله عامل چارچوب دهنده تعامل قوا. در این میان، ابتدا ارزشهای دینی است که قانون اساسی به عنوان مبنای وحدت ملی مقرر کرده است. در

۱. اصل پنجاهم قانون اساسی.

کنار آن، اشتراکات ناشی از مؤلفه‌های تاریخی و ملی نیز مورد توجه قرار گرفته است.

الف. مبادی و ارزشهای دینی تعاملی در قانون اساسی

اسلام سرسختانه با استبداد مخالفت و مقابله می‌کند، منشأ اصالت انسانی حکومت را نفی می‌کند و خداوند را حاکم اصلی بر کلیه امور فردی و اجتماعی می‌داند تا افراد نسبت به یکدیگر برتری نداشته باشند و حکومت وسیله‌ای برای سلطه جویی قرار نگیرد. نظر به اینکه هدف از تفکیک قوا نیز جلوگیری از استبداد است، این علت مشترک راه همزیستی آنها را هموار می‌سازد. به عبارت دیگر؛ کنترل قدرت و زدودن زنگار از فکر و آمال حاکمان، هدفی است که اسلام نیز اساساً آن را دنبال می‌کند، هرچند این امر در پرتو تأسیسی موسوم به تفکیک قوا نمود نیابد.

در این روند است که اصل پنجاه و هفتم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، نظام تفکیک قوای مقننه، مجریه و قضائیه را به طور نسبی و با شیوه خاص خویش پذیرفته است. بر این اساس، اعمال قوه مقننه از طریق مجلس شورای اسلامی (متشکل از نمایندگان منتخب مردم)^۱ یا از طریق اقدام مستقیم مردم (همه پرسی)^۲، اعمال قوه مجریه از طریق رهبری، رئیس جمهور و وزرا^۳ و اعمال قوه قضائیه به وسیله دادگاههای دادگستری است.^۴

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، در تدوین قوای سه‌گانه، علاوه بر ضرورت همکاری قوا برای تأمین اهداف کلی نظام، از اندیشه مذکور به دور نبوده و مراتبی از ارتباط متقابل، توأم با نظارت، مسئولیت بین قوای حاکم را پیش‌بینی کرده است. مقدمه قانون اساسی مملو از واژگان و عبارت پردازی‌هایی است که بر اساس آن روح اسلامی در کالبد اصول حقوقی تنظیم‌کننده رفتار ملت و حکومت ایران دمیده شده است تا از این طریق، طرح نو از حکومت اسلامی، پی‌ریزی شود. در واقع، «حکومت از دیدگاه

۱. اصل پنجاه و هشتم قانون اساسی.

۲. اصل پنجاه و نهم قانون اساسی.

۳. اصل شصتم قانون اساسی.

۴. اصل شصت و یکم قانون اساسی.

اسلام برخاسته از موضع طبقاتی و سلطه گری فردی یا گروهی نیست، بلکه تبلور آرمان سیاسی ملتی هم کیش و هم فکر است که به خود سازمان می‌دهد تا در روند تحول فکری و عقیدتی راه خود را به سوی هدف نهایی (حرکت به سوی الله) بگشاید.

ب. مبادی تاریخی و فرهنگی مؤثر بر وحدت ملی

قانون اساسی علاوه بر مبانی دینی و اعتقادی وحدت ملی، تأثیر مؤلفه‌های تاریخی و فرهنگی را بر احساس تعلق افراد به همدیگر و تصور سرنوشت جمعی و مشترک نیز مورد توجه قرار داده و اصول پانزدهم تا هجدهم را به آنها اختصاص داده است.

براین اساس، زبان، خط، تاریخ و پرچم رسمی کشور نه تنها حلقه‌هایی واسط میان اعضای اجتماع هستند که آنها را حول محوری واحد در جامعه سیاسی گرد هم می‌آورند، بلکه هدایت حقوقی مشترکی را به نام دولت-کشور خلق می‌کنند که بقای این اوصاف تاریخی، به دوام و بقای وحدت و هویت جمعی و مشترک مذکور خواهد انجامید. با این حال، قانون اساسی تأکید بر مشترکات مذکور را به معنای عدم شناسایی اوصاف دیگر ندانسته، بلکه تفاوت در برخی از حوزه‌ها را نظیر زبان و ادبیات، که به معنای بهره‌گیری بخشی از اقوام ایرانی از فرهنگها یا خرده فرهنگهایی مستقل در کنار زبان و فرهنگ پارسی ایرانی است، به عنوان عناصر مؤثر بر تحکیم همبستگی شناخته است. در واقع، قانونگذار قومیتها و اقلیتها را نشانه‌ای از تکثر اعضای جامعه ایرانی تلقی کرده که به دلیل اشتراکهای حداقلی، نه تنها موجودیت فرهنگی و تاریخی مستقل آنها در این جامعه واحد مضمحل نمی‌شود، بلکه حفظ افتراقاتشان به نوعی ضامن قبض و بسط مناسب روابط اجتماعی است که از ظرفیت کافی برای تقویت همبستگی‌ها برخوردار است.

بر همین اساس، اصل نوزدهم قانون اساسی به صراحت مقرر داشته که: «مردم ایران از هر قوم و قبیله‌ای که باشند از حقوق مساوی برخوردارند و رنگ و زبان، نژاد و مانند اینها سبب امتیاز نخواهد بود». در واقع، آنچه موجب صورت بندی حقوقی وحدت ملی می‌شود، تجمع افراد انسانی با اشتراکات حداکثری است که از این افراد، مفهوم «ملت» را خلق می‌کند. ضمن اینکه وجود هویت مشترک به نام ملت، موجب نفی حق داشتن و

حفظ بخش حداقلی فرهنگ‌ها و آداب آنها که ممکن است مختص به هر قوم با قبیله خاص باشد، نخواهد بود. بدون شک، شناسایی برابری حقوقی این اقوام، موجب تسریع و تشدید الفت قلوب و احساس سرنوشت مشترک برای کلیه اعضای جامعه ایرانی است که با تحکیم هویت‌های جمعی، وحدت ملی را در ابعاد مختلف نظری و عملی شکل خواهد داد.

ج. اشاره‌های تصریحی به همبستگی و وحدت ملی

در کنار مبادی نظری و فلسفی مذکور که نتیجه طبیعی تجمیع نظام سیاسی در قالب «جمهوری اسلامی» است، در برخی از موارد، قانونگذار به صراحت بر همبستگی ملی تأکید کرده است:

در اصل دوم قانون اساسی تصریح شده که پایه‌های ایمانی نظام جمهوری اسلامی ایران باید از طریق اجتهاد (مبادی دینی) و استفاده از علوم و فنون و تجارب پیشرفته بشری و تلاش در پیشبرد آنها، موارد زیر را تأمین کند:

«نفی هرگونه ستمگری و ستمکشی و سلطه‌گری و سلطه‌پذیری، قسط و عدل و استقلال سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و همبستگی ملی».

در واقع؛ مقصود اصلی این بخش از قانون اساسی این است که همبستگی ملی (هدف و آرمانی در مسیر غایت نهایی) باید با بهره‌گیری از دو مبنای دینی و وضعی (روشها و ابزارها)، محقق و تأمین شود. مبانی اعتقادی نظام که با خدامحوری و انسان محوری همزمان (کرامت و ارزش والای انسان و آزادی توأم با مسئولیت او به عنوان نتیجه یکی از مبانی اعتقادی دینی و قبول خدامحوری) همراه است، روح این مسیر راهبردی را تشکیل می‌دهد.

۲. اتحاد ملی بر کارکردهای دولت در عرصه‌های ملی و بین‌المللی

اتحاد ملی با ایجاد الفت قلبی و احساسی میان اعضای اجتماع و واداشتن آنها به تعریفی کمابیش مشترک از منشور زیست جمعی پایدار و رو به توسعه، نه تنها فضا و محیط داخلی جامعه را مهیای زیستی بهتر و سامان‌مندتر می‌کند، بلکه بر روابط خارجی جامعه و نظام سیاسی نیز تأثیرگذار است؛ به طوری که فرصت خلق می‌کند و تهدید را کاهش

می‌دهد. در این راستا، می‌توان به تأسی و تأثر اتحاد ملی با مقوله‌هایی نظیر امنیت ملی، مشروعیت نظام سیاسی و تسهیل روند ایفای مسئولیتهای عمومی اشاره کرد.

الف) اتحاد ملی و امنیت ملی

امنیت به عنوان دلمشغولی غالب و مشترک کلیه فرهنگها، تمدنها و اجتماعات از گذشته تا کنون، مفهومی است که همه به صورت اجمالی از گستره و مصداق آن مطلعند، اما به ندرت کسی می‌تواند به صورت جامع و مانع مفهوم و دامنه دقیق آن را ترسیم کند. (See: Clements, 1990, P.3) در هر حال، هرگونه تحلیل پیرامون امنیت در جهان سوم، مستلزم ارزیابی تعامل پویا میان محیط امنیتی، ابعاد سخت‌افزاری و جنبه‌های نرم‌افزاری امنیت ملی است. (آذر، ۱۳۷۷، ص ۵۶) همه اعضای اجتماع، به صورت طبیعی تمایل به امنیت دارند و از بی‌نظمی متفرند (دوورژه، پیشین، ص ۳۹۲). در نتیجه، فراهم کردن فضای بروز این تمایلات و احساسات عمومی یا سازمان دادن به نحوه بروز آنها، فرصتی امنیتی است که انسجام ملی را به اقتدار ملی منتهی می‌سازد؛ اقتداری که نه تنها در برابر منازعات و چالشهای داخلی، پیشگیرانه است، بلکه در برابر تهدیدهای خارجی به صورت ارتقای ظرفیتهای مقابله (توانمندی‌های بالقوه) و همچنین بروز و ظهور حداکثر سطح از واکنش (اقتدار بالفعل) نمود خواهد یافت.

در نتیجه، اتحاد ملی با همبسته کردن اعضای اجتماع و پیوند دادن آنها (منافعشان و از همه مهم‌تر، سرنوشت‌شان به همدیگر)، به صورت پیشگیرانه (preventive) و واکنشی (reactive)، وضعیت امنیت ملی را ارتقا می‌بخشد و لوازم نرم‌افزاری و سخت‌افزاری آن را مهیای تضمین «جامعه‌ای امن» می‌سازد. به همین دلیل می‌توان امنیت ارتقایافته و اطمینان بخش را ملازم با حضور مؤثر عموم در عرصه خلق و ایجاد زیربناهای امنیت یا امنیت‌سازی (security-making) و همچنین صیانت از وضعیت امنیتی موجود یا امنیت‌بانی (security-keeping) دانست. میان امنیت و اتحاد ملی، رابطه‌ای مستقیم وجود دارد: هرچه وفاق و همبستگی در میان ملت بیشتر باشد، ضریب امنیتی کشور بیشتر می‌شود.

ب) اتحاد ملی و مشروعیت مبانی و اشتغالات نظام سیاسی

منظور از حاکمیت در ادبیات حقوقی، «قدرت برتر عالی فرماندهی در درون جامعه و قدرت استقلال و نفی وابستگی در بیرون آن» (قاضی، ۱۳۷۲، ص ۲۳۰) است که نقش آن در تعیین سرنوشت جمعی در هر دو بعد مذکور، برجسته و تعیین کننده است. حاکمیت، حقی است که هم در پرتو نگرشهای دموکراتیک و هم در قالب بینش تئو-دموکراتیک (ترکیب منحصر به فرد مبانی ظهور حاکمیت و مشروعیت بخشی حکومت) مقرر در اصل پنجاه و ششم قانون اساسی^۱ ذاتاً به مردم تعلق دارد یا از سوی مرجعی برون زمینی بدانها اعطا شده است. مردم یا ملت براساس این حق اساسی و دامنه دار، اشتغالات مربوط به تقنین، اجرا و قضا را که اساساً مربوط به خود آنهاست، براساس قرارداد اجتماعی یا تراضی جمعی مبتنی بر ضرورت‌های حیات در جامعه سیاسی، به برگزیدگانی از جنس و نوع خود می‌سپارند تا در راستای تحقق منافع جمعی، آن را به کار گیرند و آن گاه که ضرورت یافت، خود نیز رأساً در عرصه‌هایی از آن مشارکت کنند.

نماینده سالاری و اعمال اقتدار از طریق برگزیدگان معدود، امروزه یک اصل است که در چارچوب و سایه تکثر صاحبان حاکمیت و عدم امکان حضور مستقیم دائمی در عرصه استیفای آنها به نحوی که ضروریات و لوازم زیست جمعی اقتضا دارند، منطقی، مطلوب و حتی پدیده‌ای غیر قابل اجتناب به نظر می‌رسد. از این رو، مشارکت و حضور مردم در حوزه تفویض اختیار اعمال اقتدار عمومی، دو چهره و اثر متفاوت دارد. از یک سو، موجب انتقال موقت حقوق اصالتی مذکور به افرادی منتخب، برگزیده یا نخبه می‌شود و از سوی دیگر، شاخصی برای ارزیابی و سنجش میزان مشروعیت و مقبولیت گروه فرمانروا بوده و ملاک مسلم حرکت فرادستان را در مسیر موافق با قرارداد اجتماعی یا تراضی جمعی افراد ملت یا عدول آنها از شرایط آن تشکیل می‌دهد.

جمهوری اسلامی نیز به عنوان نظامی متکی بر پایه ایمان به خدای یکتا و اختصاص حاکمیت به او^۲ مقرر داشته که حاکمیت مطلق از آن خداست ولی انسان به حکم او، بر

۱. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، از این جهت که هر دو مبنای مطروحه در اندیشه‌های سیاسی و حقوقی راجع به ظهور و پیدایش قدرت عمومی را در نظر گرفته و در هم ترکیب کرده است، در قوانین اساسی دنیا بی نظیر است.

۲. بند ۱ اصل دوم قانون اساسی.

سرنوشت اجتماعی خویش حاکم است^۱ و بدین سان، باید در برابر اوامر خداوندی سر تسلیم فرود آورد.^۲ بنابراین اداره کلیه امور عمومی در این نظام، بر رأی مردم استوار بوده و این رأی به ویژه از طریق دو فرایند انتخابات یا همه پرسی متبلور می‌شود. قانون اساسی با تأکید بر نقش اراده عمومی در شکل‌گیری نظام نوین جمهوری اسلامی، اداره امور عمومی را نیز متعاقب سازمان یافتن این نظام، با اتکا به آرای عمومی اعلام کرده و یکی از روشهای عمده اعلام نظر و رأی عموم در این خصوص را «انتخابات» پیش‌بینی کرده است. براساس اصل ششم این قانون:

«در جمهوری اسلامی ایران، امور کشور باید به اتکای آرای عمومی اداره شود. از راه انتخابات، انتخاب رئیس جمهور، نمایندگان مجلس شورای اسلامی، اعضای شوراها و نظایر آنها...»

شایان ذکر است که قانون اساسی در یازده مورد، به انتخابات به عنوان تجلی اعمال اراده عمومی اشاره و امکان نقش آفرینی مردم را در اعمال اقتدار در امور تقنین (انتخاب نمایندگان مجلس شورای اسلامی)، اجرا (انتخاب رئیس جمهور) و خود تدبیری در اداره امور محلی (شوراهای اسلامی) پیش‌بینی کرده است. تعمیق فرایندهای انتخاباتی نه تنها موجبی برای نمایش وحدت ملی است، بلکه موجب بازسازی‌های دائمی و مستمر وحدت ملی در مقاطع مختلف تاریخی است.

با پذیرش مبانی مردمی نظام دینی، حضور مردم در شکل‌گیری نهادهای سیاسی کانالیزه می‌شود و مشروعیت نظام سیاسی را نشان می‌دهد و به همین دلیل، وجود و بقای دولت اسلامی با وجود و بقای ملت، عجین می‌شود. مشروعیت، انسجام و ظرفیت سیاسی، عناصر اصلی جنبه نرم افزاری امنیت هستند. مشروعیت از آنجا که چارچوب کلان سیاست را در سیستم مدیریت امنیت ملی شکل می‌دهد، جزء قطعی جنبه نرم افزاری امنیت است. این متغیر تا حد زیادی اراده ملی، روحیه ملی، ویژگی ملی و تمامی سطوح مدیریت امنیت از جمله تهدیدهای محیطی و ظرفیت سیاسی را تحت تأثیر قرار می‌دهد. انسجام نیز شالوده و اساس نظام مدیریت امنیت ملی را شکل می‌دهد.

۱. اصل پنجاه و ششم قانون اساسی.

۲. انتهای بند ۱ اصل دوم قانون اساسی.

اولویت‌بندی منافع ملی و نیز سازوکارهای نرم افزاری امنیت به درجه انسجام در درون نظام وابسته است. ناتوانی نظام سیاسی در همگن و یکپارچه کردن گروه‌های متعدد و متنوع اجتماعی، زمینه را برای تهدیدهای امنیتی جدی، تلاشی در ساختار کلان نظام سیاسی و تضعیف ظرفیت سیاسی نظام فراهم می‌کند. (آذر، ۱۳۷۷، صص ۴۱-۴۰)

مشروعیت، مفهومی عمدتاً حقوقی یا با صبغه پررنگ پوزیتیویستی است که به ترسیم رابطه ملت و دولت بر می‌گردد. در نظام‌های حقوقی امروزی اعم از داخلی و بین‌المللی، تکیه اصلی بر این است که قدرت باید برآمده از نظر و خواست مردم باشد و تنها در این صورت است که مشروع تلقی خواهد شد. در واقع؛ شرط لازم مشروعیت، نشئت گرفتن حکومت و نظام سیاسی از نظر و رأی مردم است که عمدتاً از طریق برگزاری انتخابات عمومی به نمایش در می‌آید. در هر حال، «مشروعیت، جزء قطعی نرم افزاری امنیت ملی است؛ چون چارچوب کلان سیاست را در سیستم مدیریت امنیت ملی شکل می‌دهد». (رفیعی، ۱۳۸۶، ص ۸).

مشروعیت و یکپارچگی، ساختار نرم افزار امنیت ملی را تشکیل می‌دهند اما ظرفیت سیاسی، محتوای این امنیت را در بر می‌گیرد (آذر، پیشین، ص ۴۱). در هر حال، امنیت ملی تنها به امنیت یا فقدان تهدید فراروی اعمال اقتدار عمومی بسنده نمی‌کند، بلکه اقتدار عمومی را تنها به خاطر امنیت عمومی یا وضعیت مطلوب برای زیست جمعیت شهروند قابل صیانت می‌داند. از این رو، باید همواره محوریت حقوق ملت در تبیین محورها و مصادیق امنیت ملی حفظ شود تا مبانی مردمی نظام دینی نیز استوار و مستحکم باقی بماند. به تعبیر دیگر، «امنیت ملی هراندازه از امنیت حکومتی فاصله گرفته و به امنیت عمومی متمایل گردد، دوام و قوام بیشتری خواهد یافت» (رک. به: همان، ص ۴۵). در واقع، در این موارد به دلیل ابتنای امنیت ملی بر عزم و اراده ملت و خصلت پشتوانه بودن اراده و روحیه ملی، تزلزل کمتری بدان راه خواهد یافت.

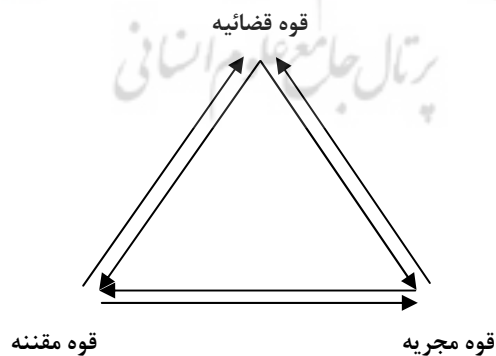
(ج) اتحاد ملی و راهبرد تعامل عملی قوای حاکم (وحدت در ساختار دولت)

«هدف نهایی برقراری اصل تفکیک قوا، تأمین شیوه‌هایی برای اعمال نظارت سه قوه بر یکدیگر به منظور ایجاد تعادل و توازن و نیز تعامل و هماهنگی میان آنها است» (بشیریه، ۱۳۸۳، ص ۲۳). گویی

«تعامل» نه تنها یک الگو از تفکیک قواست (تفکیک وظایف ساختاری در عین وحدت مسئولیت امور پیرامونی) بلکه روح این نهاد را نیز تشکیل می‌دهد.

«توقف قدرت به وسیله قدرت» که هدف اصلی و غایی پدیداری نهاد «تفکیک قوا» است، به این معناست که با توزیع مظاهر سه گانه قدرت تقنینی، اجرایی و قضایی و سازمان دادن به اعمال آنها در سه نهاد متفاوت، بستر لازم فراهم می‌شود تا هر یک از آنها در کنار ایفای اشتغالات خویش یا در قالب آن، مانع از گسترش دامنه صلاحیت سایر قوا شده و اثر استیلایی یا گذار از محدوده مطلوب و مقبول را خنثی کنند. به همین دلیل در ادبیات حقوق عمومی، از تفکیک قوا به عنوان «توازن یا تعادل قوا» (Balance of Powers) نیز یاد می‌شود.

در این صورت، تفکیک موجب ایجاد قابلیت نظارتهای متقابل دو محوری می‌شود که در پرتو آن، شش رابطه بین آنها پدید می‌آید. هر قوه در عین اینکه بر دو قوه دیگر نظارت دارد، نظارت دو قوه دیگر را هم پذیرا می‌شود. بنابراین، (در صورتی که نوع نظارتهای تعبیه شده برای هر قوه بر قوای دیگر، از نظر نوع و دامنه اثرگذاری، نسبتاً همگن باشد) اصولاً تفوقی میان قوا پدید نخواهد آمد و قوا در عرض هم قرار خواهند گرفت. در نتیجه، «قابلیتهای تأثیرگذاری» با «ظرفیتهای تأثیرپذیری» همراه شده و الزاماً میان آنها تعامل پدیدار می‌شود. این تعامل قهری و اجتناب ناپذیر و دینامیک، در صورتی که به حد گفتمان و همبستگی ارگانیک ارتقا یابد، پیامد وفاق هم از منظر عمق اثربخشی و هم دوام بافت همبسته روابط جمعی، به تکامل خواهد رسید.



بنابراین، «تعامل» میان قوای سه گانه به صورت قهری و ذاتی در همه نظامهایی که پذیرای اصل تفکیک بوده و اختلاط قوا را رد کرده اند، وجود دارد. در نظامهای تفکیک مطلق یا انعطاف ناپذیر قوا، نوع تعامل به همین امر محدود می‌شود و اساساً «نظارت‌های قوا» بر یکدیگر در چارچوب و صورت‌بندی کلی مقرر در قانون اساسی انجام می‌شود و مجاری «اقدام مشترک» برای انجام یک اشتغال حاکمیتی، در حداقل ممکن است. با این حال، در نظامهای تفکیک نسبی، تعامل به صورت «گفتمانی» نیز ظهور می‌یابد. این تعامل هم در ایفای وظایف هسته‌ای و هم از طریق کار و تلاش مشترک نمود می‌یابد. از این رو، انتظار می‌رود با توجه به انتخاب الگوی همکاری قوا در قانون اساسی کشورمان، امکان بهره‌گیری از بسترهای تعامل قوای سه گانه بیش از پیش مورد توجه قرار گرفته و کارکرد آن در ایجاد وفاق میان نهادهای حکومتی از یک سو و موکلان اصلی اعمال حاکمیت در جامعه (مردم) از سوی دیگر، به کار گرفته شود.

جنبش قانون اساسی (Constitutionalism) یا دستورگرایی که بعد از انقلاب صنعتی در اروپا (قاضی، ۱۳۷۲، ص ۹۱) به منظور تدوین مجموعه قواعد تشکیل دهنده اساس جامعه و نظام سیاسی تشکیل شد و سپس به نهضت مشروطه در کشورمان راه یافت، در حرکت انتقالی خود، تحولات و دگرگونی‌های عمیق و بنیادینی را در حقوق اساسی و نهادهای سیاسی کشورهای مختلف پدید آورده است. این تحولات و دگرگونی‌ها به شکلی بوده که می‌توان گفت با ورود هنجارها و ارزشهای جنبش مزبور در نظام سیاسی و همچنین فرهنگ سیاسی کشورهای تأثیرپذیر طرح و درکی نو از حوزه عمومی و چگونگی ساماندهی آن پدید آمده است. ایران نیز در ابتدای قرن بیستم فرصت آشنایی با مفاهیم و ارزشهای جنبش قانون اساسی و نیز تجربه عملی انقلاب را کسب کرد.

این تجربه به همراه تحدید دینی قدرت و تأکید اسلام بر تنظیم عادلانه روابط حکومت اسلامی با ملت (به ویژه با توجه به مکتبی بودن انقلاب) سبب شد که در زمان وقوع انقلاب اسلامی، ترسیم چشم‌انداز مطلوب یک نظام سیاسی ایده‌آل در کشور، مورد توجه جدی قرار گیرد. ارزشها و مفاهیم جنبش قانون اساسی در فرهنگ سیاسی مردم، این امکان را برای مؤسسان نظام به وجود آورد تا در همان سالهای نخستین پیروزی، تدوین و تصویب قانون اساسی (به عنوان سند بنیادین تضمین کننده حقوق و

آزادی‌ها و تحدید کننده قدرت دولت) را در اولویت برنامه‌های خود قرار داده و در نهایت یک نظام مبتنی بر قانون اساسی (Constitutional system) پی‌ریزی کنند. بر این اساس بود که طرح حکومت اسلامی با بهره‌گیری از چارچوب‌های حقوقی شناخته شده نظیر تفکیک قوا و حقوق شهروندی نمود عینی یافت.

به عبارت دیگر، یکی از این ارزشها و مفاهیم که به هنجاری عام در جنبش قانون اساسی و در نتیجه در نظامهای مبتنی بر قانون اساسی تبدیل شده، مفهوم تفکیک قواست. قانون اساسی نه تنها با تبیین محدوده‌های متفاوت و مشخص اعمال اقتدار تقنینی، اجرایی و قضایی، چنین تفکیکی را دنبال کرده، بلکه صراحتاً نیز این اصل را به عنوان یک ارزش و هنجار بنیادین سیاسی و حقوقی مورد پذیرش قرار داده است. شایان ذکر است که برخی از فقها برای این اصل، خاستگاه فقهی قائل شده و فقه اسلامی را با این تأسیس بیگانه نمی‌دانند. در هر حال، نظام جمهوری اسلامی ایران تفکیک سه قوه اصلی اعمال اقتدار عمومی را در کنار شناسایی معدودی نهادهای مستقل و خارج از قوا، تعبیه کرده تا بسترهای «تضمین عدم انحراف آنها از وظایف اصیل اسلامی»^۱ فراهم شود.

از طریق این تعاملهای قوای حکومتی است که وحدت نظر و عمل میان نهادهای دولتی محقق می‌گردد و از این طریق نه تنها اختلافات حقوقی و غیرحقوقی میان آنها برطرف و زمینه وحدت و هویت مشترک در بدنه دولت فراهم می‌شود، بلکه همین وحدت در زمامداران موجب می‌گردد که وحدت در بسترها؛ یعنی در میان عموم نیز به پیش رود و پشتوانه رسمی و قانونی یابد.

(د) اتحاد ملی و چشم انداز آینده ایران

برنامه‌ریزی‌های کلان و میان مدت کشور در چشم اندازی که به صورت بیست ساله برای آن ترسیم شده است، حکایت از لزوم ممارست و تلاش پیوسته و خالصانه همه شهروندان و نهادهای دولتی و غیردولتی برای فتح قله‌های افتخار دارد؛ افتخاری که تبدیل ایران به عنوان پیشرو توسعه و ایحاد جامعه بایسته در سطح منطقه، غایت آن است. بدون شک، پیش شرط تسریع تحرکات اجتماعی و علمی در کشور به منظور

۱. مقدمه قانون اساسی.

رسیدن به آنچه در سند چشم انداز بیست ساله مقرر شده، وحدت ملی است. در واقع؛ این تلاشها منوط به آن است که همه اعضای اجتماع عزم خود را برای خدمت به کشور، خود و هموعانشان جزم کنند و از خودگذشتگی را که لازمه همبستگی است، به نمایش بگذارند.

با این حال، انتظارات شهروندی یک مقوله است و تکالیف و مسئولیتهای دولتی، مسئلهای دیگر. همانطور که پیش از این نیز گفته شد، تکالیف ذاتی دولت در گام برداشتن در مسیری که قوانین و مقررات راجع به توسعه همه جانبه کشور ترسیم کرده‌اند، یک الزام قانونی و دستوری است که می‌تواند انگیزه دهنده شهروندان و بخش خصوصی و غیردولتی در کشور برای ورود بیشتر به میدان توسعه همه جانبه باشد.

در هر صورت، بسیج به دلیل برخورداری از ظرفیتهای عظیم و حلقه واسط دولت و ملت در امور اجتماعی، می‌تواند بهترین نقش را در این امر دو وجهی ایفا کند: هم خود به عنوان نهادی دولتی در این مسیر گامهای استوارتری بردارد و دیگر نهادها را به خدمتگزاری بیشتر فراخواند و هم مردم را به سهیم شدن در روند توسعه همه جانبه ای که به امنیت بیشتر و توسعه بیشتر می‌انجامد، ترغیب و تشویق کند.

ه) اتحاد ملی و نقش آفرینی در محیط بین‌المللی

توصیف دولتها به منزله سنتی‌ترین بازیگر بین‌المللی، دال بر عرصه ای از نقش آفرینی آنها در پهنه ای است که دهها بلکه نزدیک به دویست بازیگر مشابه دیگر نیز موجودیت داشته و از امکان حضور و اقدام برخوردارند. جامعه بین‌المللی، حاصل روابط مجموعه‌هایی موسوم به دولتها و سازمانهای بین‌المللی است که همانند اعضای یک اجتماع، در مناسبات متقابل هستند. نقش و حضور مذکور نتیجه مستقیم جاهت‌های درون ملی است و مادامی به منصفه ظهور می‌رسد که اقتدار عمومی دولت در جامعه داخلی محقق شده باشد. با این حال، نه تنها موجودیت، بلکه دامنه و اوصاف و جاهت دولت در عرصه بین‌المللی نیز پیوندی عمیق با کارکردهای درون ملی دولت دارد. در مواردی که اقتدار دولت به پشتوانه‌های مردمی متکی و متصل است، نه تنها مشروعیتهای خارجی

دولت در عرصه روابط بین‌المللی محکم و امکان حضور مؤثر و مقتدرانه در تنظیم روابط مذکور فراهم می‌شود، بلکه تدوین و اجرای راهبردهای دولت در روابط خارجی نیز تحکیم می‌یابد.

در واقع؛ اصول عزت، حکمت و مصلحت به عنوان شالوده سیاستهای ناظر بر روابط خارجی کشور، به خوبی اهمیت قدرت متکی به وحدت ملی را در روابط بین‌المللی دولت نشان می‌دهد. عزم ملی به منزله تصمیم قاطع متعاقب تشخیص جمعی منافع ملی، هنگامی که به روابط خارجی جهت می‌دهد، مقامات و نهادهای تدوین و اجرای راهبردهای خارجی را از نگرانی بازداشته و به وجود پشتوانه‌های عمومی در تحقق این اهداف مطمئن می‌سازد. در نتیجه، تزلزل در سیاست خارجی مرتفع می‌شود. در این صورت، عزت به عنوان نخستین محور سیاست خارجی کشور، بر پایه عزت عمومی و افتخار ملی استوار است. در مواردی که دولت و ملت به دلیل وحدتهای حداکثری به تقارن و تقریب نظری و عملی رسیده‌اند، امکان تن دادن به فشارهای خارجی نه تنها منتفی می‌شود (به دلیل مغایرت با اصل عزت ملی)، بلکه راهبردهای خارجی از انفعال و عکس‌العمل نسبت به رفتار واحدهای خارجی (دولت به عنوان موضوع و مخاطب در محیط خارجی)، به نقش سازمان دهنده و تعیین کننده قواعد بازی و مؤثر بر تغییر فرایندها و ساختارها (دولت به عنوان عضو فعال و واضح) تبدیل می‌گردد.

خلاصه اینکه وحدت ملی، نه تنها سیاست‌های کشور را در حوزه روابط بین‌المللی، در مرحله تدوین بر پایه عزت و افتخار ملی استوار می‌سازد و تعامل در روابط مذکور را محدود به تأمین منافع ملی می‌کند، بلکه در مرحله اجرا نیز از عدم استواری بر مواضع اصولی کشور در قبال سایر بازیگران بدون دستیابی به منافع جایگزین که موجب کسب امتیاز در بخشهایی دیگر از این عرصه باشد، ناممکن خواهد ساخت. این همان معنای مختصر استقلال همه جانبه است که گذشت بدون امتیاز را از یک رویکرد و موضع ملی منع کرده و تنها در این قالب است که «حکمت و مصلحت» موجب می‌شود حصول به یک هدف ملی به صورت استثنایی و به نفع هدفی جایگزین، اعمال گردد. در

این صورت، دشواری‌های حفظ استقلال همه جانبه با تکیه بر پشتوانه مردمی دولت در روابط داخلی و خارجی برطرف خواهد شد.

از طرف دیگر، در صورتی که وحدت ملی در ابعاد درونی جامعه محقق شود، بخشهایی از اقتدار و قابلیت‌های ملی را می‌توان به منظور کسب فرصت و حذف تهدید در محیط خارجی بسیج کرد و کار گرفت.

بند سوم: تاملی بر بسیج و پیشبرد تعمیق وفاق و اتحاد ملی

تحلیل مجموعه موازین و ساختارهای حقوقی ناظر بر نهادهای عمومی به ویژه تدقیق در قوانین راجع به بسیج نشان می‌دهد که کارکردهای حاصل از انجام مأموریت‌های این نهاد را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد. بخشی از این موارد چنان واجد اهمیت هستند که قانون اساسی و قوانین ارگانیک راجع به عملی کردن اصل یکصد و پنجاه و یکم بر آن تأکید داشته و در صدر وظایف بسیج در مجموعه سازمانی سپاه قرار دارند (کارکردهای اصلی). در کنار آن، بسیج به عنوان نیرویی مردمی که حجم وسیعی از اقشار و اصناف مختلف جامعه را تحت پوشش قرار داده، دارای قابلیت‌ها و ظرفیتهایی است که از دید قانونگذار ایرانی مغفول نمانده است. این سلسله قابلیت‌ها موجب افزایش مأموریت بسیج در جهت پشتیبانی از حسن انجام وظایف قانونی سایر نهادها شده است (کارکردهای ثانوی و پشتیبانی). (ساعد، ۱۳۸۴، ص ۱۳)

در میان کارکردهای ثانوی که اغلب در زمان صلح و پس از جنگ تحمیلی تقدّم دارد و به نوعی جایگزین کارکردهای اصلی زمان جنگ می‌شود، تعمیق مبانی وحدت ملی می‌تواند به عنوان راهبردی متقن مورد توجه قرار گیرد. گوااینکه کلیه کارکردهای مذکور به صورت ذاتی و طبیعی، اثر وحدت بخش داشته و در صورت تمرکز خاص در برنامه‌ریزی‌ها بر وفاق محوری در ساختار روابط اجتماعی و اعضای بسیج (عموم افراد و اصناف و اقشار کشور)، این امر می‌تواند به صورت مؤثرتر نمود یافته، محقق شود یا تعمیق و گسترش یابد.

۱. مسئولیتهای کلی دولت در تحکیم وحدت ملی

در جامعه سیاسی، قدرت عمومی به دولت سپرده شده تا موافق با منافع جمعی آن را سازمان داده، هدایت کند و به جریان اندازد. «تحول فنی، قدرت را به سازمان دهنده عمومی اجتماع مبدل می‌سازد که فعالیت همه بخشهای ویژه را در چارچوب یک برنامه ریزی کلی هماهنگ می‌نماید». (دوورژه، ۱۳۷۶، ص ۳۷۹)

به عبارت دیگر، نظر به اینکه قدرت یا اقتدار عمومی در دست دولت است، مسئولیت اصلی به جریان انداختن ظرفیتهای و پتانسیلهای این قدرت در سامان دادن به روابط جمعی و سازمان دادن به امور عمومی، بر عهده دولت و دستگاههای دولتی است. در واقع، در جوامع توسعه یافته امروزی، دولت مجموعه فعالیتهای جمعی را هماهنگ می‌کند و این هماهنگی مسئولیت قانونی آن به شمار می‌رود؛ یعنی محورهای عمده این مسئولیت و نحوه ایفای آن را حقوق موضوعه با بهره‌گیری از مجاری و فضایی هنجاری و دستوری (نرماتیو) به نام قوانین و مقررات تبیین می‌کند.

گسترش همین وظیفه سازمان دهنده دولت، اثراتی بر خواست و چارچوب کاری دولت نیز دارد. رشد آنچه در گذشته بدان نام قوه مجریه داده‌اند، در قیاس با قوه مقننه، مستقیماً از این امر ناشی می‌شود (همان، ص ۳۸۰). قوه مجریه در جوامع امروزی اغلب گستره‌ فعالیتی بسیار بیشتر از قوه مقننه داشته و کمترین بخش از روابط اجتماعی را می‌توان یافت که متأثر از سیاستگذاری یا سیاستگزاری این نهاد نباشد.

در این میان، هر وظیفه‌ای که برای دولت در کلیت آن متصور است، برای نیروی مقاومت بسیج و دیگر نهادهای دولتی نیز مفروض است. البته قوانین و مقررات ناظر بر هر یک از آنها، رهنمود کلی نحوه اعمال این مسئولیتهای خواهد بود و دورنمای خاص هر یک از این مسیرها را ترسیم خواهد کرد. در این خصوص به صورت تمثیلی می‌توان چند مقوله زیر را در مورد بسیج مورد تأکید قرار داد.

الف) بازبینی هنجارهای ماهوی و شکلی حقوق موضوعه

وحدت یا اتحاد ملی، مؤلفه‌ای جمعی و ترکیبی است که موازین و هنجارهای حقوقی، بخشی مهم از این مجموعه را در بر می‌گیرند. با استفاده از این موازین و هنجارها

می‌توان گامهای رسمی مؤثری به منظور همگراسازی افراد و روابط اجتماعی برداشت. با این حال، این گامها که ضروری هستند، برای شکل‌گیری چنین وضعیتی کافی نخواهند بود. در هر حال، علم حقوق بسان مجموعه‌ای از قواعد حقوقی حاکم بر روابط اجتماعی که تأمین، حفظ و بهبود نظم و امنیت یا عدالت را غایت خود می‌داند (کاتوزیان، ۱۳۷۲، ص ۷)، همانند بستر خود (روابط اجتماعی) تابعی از تحولات و دگرگونی‌هاست. به عبارت دیگر، هرچند اصولی غالباً ثابت، پایدار و تغییرناپذیر (بر گرفته از طبیعت یا فطرت انسانی) وجود دارند که ستونهای نظم حقوقی را تشکیل می‌دهند، اما جزئیات قواعدی که به تنظیم امور اجتماعی و روابط در جامعه انسانی همت می‌گمارند، از اصل نسبیّت تبعیت می‌کنند. (همان، ص ۸). چرایی قبول این وضعیت، حاصل درک متغیر بودن پدیده‌های اجتماعی (موضوعات و تابعان حقوق) است تا جایی که یکی از اوصاف قانون مطلوب و مناسب، همین پویایی منابع حقوقی و انطباق آنها با تحولات اجتماعی است (دوورژه، ۱۳۷۰، ص ۲۰). بنابراین، اینکه منابع صوری علم حقوق (به ویژه قوانین)^۱ باید به تبع تحولات، قابل تغییر و انطباق پذیر باشند، از منطقی پذیرفتنی برخوردار بوده و غیرقابل انکار است.

بخشهایی از این تعدیلهای و تطبیقها، به صورت طبیعی و از طریق قواعد نانوشته یا اجتماعی (عرفها) صورت می‌گیرند. با این حال، بازبینی و بازنگری‌ها در سیستم حقوق موضوعه (پوزیتیویستی) نیازمند سازمان و اسباب و ابزارهای منظم و دائمی است که عمده‌تاً از همان مجرای وضع قواعد (قانونگذاری) صورت می‌گیرد و دستگاههای قانونگذاری (طرحهای قانونی) و اجرایی (لوائح قانونی دولت)، مسئولیت این امر را بر عهده دارند.

در هر حال، این بازبینی باید با دو هدف معین صورت گیرد: محدود کردن تعارضها

۱. در خصوص برخی از منابع حقوقی نظیر عرف، دگرگونی‌ها به صورت خودبه خود (automatically or ipso facto) انجام می‌گیرد. در واقع، چون عرف یک سلسله از هنجارهایی است که به صورت خودجوش و از درون و خلال روابط اجتماعی ظاهر می‌شود، با تحولات در این روابط، هنجارهای مذکور نیز به صورت خودبه خود با تحولات جدید انطباق می‌یابند، بدون آنکه به ابتکار قانون یا پیشنهاد رسمی و حکومتی یا طی فرایند معمول در حقوق موضوعه نیاز باشد.

و تضادها در اجتماع و برقراری سازش و بازسازی روابط جمعی به گونه‌ای که هرگونه احساس بیگانگی میان افراد که موجب زوال وحدت و وفاق ملی می‌شود، به حداقل ممکن برسد. بنابراین، بخشی از وظیفه ذاتی هر نهاد مؤثر بر قانونگذاری نظیر بسیج، مراقبت در تطبیق قواعد بر روابط معین و ارائه پیشنهاد به منظور تکمیل یا اصلاح هنجارهای رسمی و قانونی در تحکیم وحدت ملی و مقابله با عوامل موجد افتراق و بیگانگی اعضای اجتماع از یکدیگر است. نظر به اینکه تا کنون در خصوص تعریف همبستگی ملی در اصل دوم قانون اساسی و همچنین اجرای بهینه اصول راجع به مبانی وحدت بخش هویت ملی ایرانیان در فصل دوم قانون اساسی نیز قانونی تدوین و تصویب نشده است، بسیج می‌تواند پیش نویس قانون مناسب را با محوریت ارزشهای دینی و ملی و مواضع کلی نظام و مصالح کشور ارائه کند.

ب) تسهیل جریان مشارکت عمومی در بازسازی اجتماعی و فرهنگی

وحدت ملی نیازمند همگرایی مثبت و منفی در جامعه است تا ساخت و بافت روابط موضوع قواعد حقوقی و تابعان نیز به گونه‌ای ساماندهی شود که رفع آشفتگی‌ها با صرف کمترین بخش از هزینه‌های عمومی محقق شود. در واقع؛ متحد کردن یک جامعه بیش از هر چیز دیگر، در گرو امحای تضادهایی است که آن را تجزیه می‌کند و پایان بخشیدن به مبارزه‌هایی که در آن نفاق می‌افکند (دوررژه، ۱۳۷۶، ص ۳۵۸). با این حال، همگونگی نه تنها امحای تضادها، بلکه گسترش همبستگی‌ها را لازم دارد (همان، ص ۳۵۹)؛ به گونه‌ای که احساس حداکثر بعد از سرنوشت مشترک در میان اعضای اجتماع ساری و جاری شود.

روشن است که مشکلات اجتماع تنها به دست اعضای همین اجتماع قابل حل است (بومی سازی حل معضلات اجتماعی و تقییح حضور عناصر خارجی در این روند که تجربه ثابت کرده اراده خالص خدمتگزاری را کمتر می‌توان در آنها ملاحظه کرد). مشارکت عمومی در روند تصمیم‌گیری‌ها و همچنین اجرای سیاستهای مصوب دولت، یکی از راهکارهای تقویت امکان بهینه سازی اوضاع اجتماع است که نه تنها مردمی

بودن نظام سیاسی را نمایان می‌سازد، بلکه فضایی فراهم می‌کند تا از توانمندی‌ها و ظرفیتهای عمومی به عنوان فرصت تدوین و اجرای سیاستهای دولت استفاده مناسب به عمل آید (راهبرد امنیت سازی مشارکتی و حتی بازدارندگی مردمی).^۱

به همین دلیل، مشارکت عمومی و همبستگی ملی به مثابه دو بُعد مکمل و مرتبط از سیاست امنیتی و اجتماعی کشور در سال ۱۳۸۴ توسط مقام معظم رهبری مطرح شد. با اینکه محور برنامه ریزی اصلی در سال جدید بر اتحاد ملی و انسجام اسلامی است، اما نه تنها اولویت مشارکت عمومی همچنان پابرجاست، بلکه خود یکی از مؤلفه‌های دقیق دخیل در اتحاد ملی و انسجام اسلامی است. به نظرمی رسد علقه‌های عمیق جامعه شناختی بسیج با عموم، زمینه‌هایی وافر و مفید برای تسریع حرکت در این مسیر را فراهم ساخته و بسیج با بهره‌گیری از این زمینه‌ها، می‌تواند حداکثرسازی حصول به اهداف و ایفای مأموریت‌های خود را محقق سازد.

در این صورت، لازم است تعمیق در مؤلفه‌های اجتماعی و بهره‌گیری از مطالعات دقیق جامعه شناختی اعم از شناخت نیازها، آسیب شناسی اجتماعی که امور سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و حقوقی را نیز در بر می‌گیرد و همچنین تدوین راهکار مقابله با این آسیبها خواه به صورت پیشگیری یا درمان و بهبود اوضاع، به عنوان مقدمات کارشناسی و بسترهای عملی در برنامه‌ریزی‌های بسیج، مورد توجه قرار گیرد. به عبارت دیگر، تشکیل کارگروه بررسی‌های جامعه شناختی امور مرتبط با وظایف بسیج، یکی از استلزامات برنامه‌ریزی‌های سالانه، میان مدت و بلندمدت این نهاد است که صحت راهبردها و تاکتیکها و اثربخشی آنها را که در نهایت تضمین نتایج عرق و اراده خدمتگزاری است، به بالاترین سطح مطلوب خواهد رساند.

۱. لزوم استفاده از توانمندی‌های عمومی در امر تأمین اطمینان بخشی امنیت ملی، در سند چشم انداز توسعه بیست ساله و قانون برنامه چهارم نیز مورد توجه جدی قرار گرفته است. تکلیف مذکور به عنوان محور راهبرد دفاعی و امنیتی کشور، بر عهده دستگاههای مرتبط با دفاع و امنیت ملی نهاده شده و حتی پاره ای از مصادیق خاص این راهبرد نیز در موادی از قانون برنامه چهارم توسعه با تأکید بر امور انتظامی (امنیت داخلی) تبیین شده است.

ج) تسهیل درک مشترک از ارزشها و منافع ملی

تفاوت عمیق میان گروههای ناحیه‌ای- محلی، زمینه را برای متنوع شدن نیازها، ارزشها و منافع ملی فراهم می‌کند و هر گروه، موجودیت و دورنمای فکری و عملی خود را بر مبنای ارزشها و منافع محلی شکل می‌دهد، نه ارزشها و منافع ملی (آذر، ۱۳۷۷، ص ۴۹). در این صورت، ارزشهای متفاوت اغلب به کنشهای سیاسی واگرایانه خواهند انجامید و نتیجه مشترک این اوضاع، بروز تهدید علیه وفاق و همبستگی ملی است.

همان‌طور که قبلاً نیز اشاره شد، مطالعات امنیتی اخیر در رابطه با وجاهت و مبانی شکل‌گیری قدرت نرم، مبنای قدرت در اجتماع نه عناصر بیرونی و اجبار بلکه عناصر درونی و اقناع ناشی از اعتقاد و ارزشی شدن رابطه مبتنی بر تبعیت است که در پرتو آن، چیرگی پندارها و اعتقادات جمعی در شکل‌گیری هویت مشترک، بیش از سایر عناصر نمود می‌یابد. در واقع، هویت ملی، نوعی احساس تعهد و تعلق عاطفی نسبت به اجتماع ملی است که موجب وحدت و انسجام جامعه است و بخشی از هویت فرد را تشکیل می‌دهد. (ولی پورزومی، ۱۳۸۱، ص ۱۳۷)

بنابراین، پایه‌های احساسی و عاطفی وحدت ملی را باید از طریق تقویت مبانی تاریخی و فرهنگی اقوام ایرانی و همچنین تسهیل درک مشترک از ارزشها و منافع ملی و سهمی که ارزشها و منافع محلی در این راستا دارند، به نحوی بازسازی کرد که واگرایی‌های احتمالی به ظرفیتهای تحکیم بخش هویت ملی تبدیل شود.

در این راستا، بسیج به دلیل همان وصف عمومی در ترکیب و کارکرد خویش می‌تواند نقش مؤثر را از طریق برنامه‌ریزیهای مناسب و بازسازی عناصر احساسی و عاطفی وحدت ملی به خوبی ایفا کند. برگزاری برنامه‌های آموزشی راجع به اتحاد ملی و نقش اقوام ایرانی و همچنین بررسی تفصیلی و علمی علقه‌های عاطفی و تاریخی اقوام مختلف ایرانی و سهم هر یک از آنها در فرهنگ و هویت ملی، می‌تواند یکی از راهکارهای قابل توجه در این خصوص باشد.

در هر حال، نظم اجتماعی یا آرامش و امنیت مردم در اجتماع، لازمه حرکت عادی و طبیعی فرد و اجتماع است که تأمین آن بر عهده نهادهای مختلف اجتماعی و به ویژه

نهادهای دولتی می‌باشد. بسیج به لحاظ ترکیب خاص خود؛ یعنی ارتباط عمیق با مردم در سطوح و اقشار مختلف، بهترین ظرفیت اجتماعی را دارد و می‌تواند تقویت و ارتقای وضعیت اجتماعی (اعم از فرهنگی و غیره) را تعقیب و حتی فرایند فرهنگ سازی را در کلیت آن هدایت و تسریع کند و در این مسیر، ضمن هنجارسازی در اجتماع، این بایسته‌ها را به فرهنگ تبدیل نماید (تیلا، ۱۳۸۴، ص ۶۲). در این مسیر فرهنگ سازی باید ارزشهای دینی و ملی کشور که عامل دوام و بقای اجتماع در برابر تهاجمهای گوناگون خارجی و تهدیدهای اخیر علیه تمامیت ارضی و استقلال سیاسی است، به صورت توأمان مورد توجه قرار گیرد و در برنامه‌ریزیهای عمومی در این سالها و آینده، از ظرفیتهای قابلیت‌های هر یک از این ارزشها در مرتبط کردن سرنوشت هر عضو اجتماع با سرنوشت بقیه استفاده شود.

نتیجه گیری

جامعه به عنوان محیط حیات جمعی انسان، حاصل تجمیع مؤلفه‌هایی نرم افزاری و سخت افزاری است که از طبیعت زیست جمعی تا تصمیم و اقدام عقلانی در سازماندهی روابط جمعی (اعم از بافت یا ساختار روابط اجتماعی)، فراز و فرود داشته و ساختارهای حقیقی را در جوامع فعلی تشکیل می‌دهند. یکی از لوازم مؤثر بر بافت و همچنین ساخت روابط اجتماعی، گذار از پراکندگی اعضا به همبستگی و هویتی مشترک است. با تکرر در نقاط اشتراک و تقلیل خصایص متفاوت آنهاست که هویت مشترک به «وحدت» می‌انجامد و فراگیر شدن این وحدت در سطح اجتماع عمومی، به «وحدت یا اتحاد ملی» منتهی می‌گردد و در نهایت، اقتدار ملی را به منظور صیانت از اجتماع در برابر هرگونه تهدید به ارمغان می‌آورد.

وحدت ملی، رمز حرکت آرام و فارغ از بلایای اجتماعی است که کشتی اجتماع را در مقابل آشفتگی‌ها و نوساناتی که شالوده و زیربنای زیست جمعی مطلوب را نشانه می‌روند، صیانت می‌کند. وحدت ملی نه تنها در برابر آشفتگیهای اجتماعی کارکرد پیشگیرانه و بازدارنده دارد، بلکه در مقابله با تهدیدهای فراروی امنیت ملی نیز کارساز

است؛ به طوری که امروزه مردمی شدن فرایندهای دفاعی یا مشارکت مؤثر مردم در حوزه‌های دفاعی، یکی از اجزای قاطع راهبردهای دفاع ملی در قرن بیست و یکم است و قانون برنامه چهارم توسعه و سند چشم انداز نیز به درستی، چنین ظرفیتی را پذیرا شده و مورد تأکید قرار داده‌اند. در شرایط کنونی اجتماع که سیاستهای دشمن بر محور از بین بردن وفاق و اتحاد ملی در کشور استوار شده است، بازتعریف مبانی و بسترهای شکل‌گیری و تعمیق هویت مستحکم ملت-دولت در پرتو وفاق و اتحاد ملی، ضرورتی اجتناب‌ناپذیر بوده و الزامی برای کلیه بخشهای دخیل در برنامه ریزی عمومی است.

ایجاد و حفظ وحدت کلمه به عنوان یکی از موارد توصیه شده بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، از جمله نکاتی است که در عین کلیت و سادگی، معنایی عمیق و کامل دارد. وحدت کلمه، یکی از بنیادهای شکل‌گیری هویت جمعی و وحدت ملی است. این امر در توصیه‌های مقام معظم رهبری نیز به ویژه در آستانه آغاز سال جدید مطرح شده و به عنوان محور برنامه ریزی عمومی مورد تأکید قرار گرفته است. در واقع؛ اتحاد ملی یکی از محورهایی است که سال ۱۳۸۶ توسط مقام معظم رهبری بدان نامیده شده است. نامگذاری این سال به اتحاد ملی و انسجام اسلامی، مبتنی بر ضرورت تحقق و تعمیق این دو محور به عنوان موتور محرکه جامعه اسلامی ایران در دستیابی به اهدافی است که بادر نظر گرفتن چارچوب سیاستهای کلان کشور (به ویژه سند چشم انداز)، در شرایط و اوضاع و احوال فعلی محیط داخلی و بین‌المللی، ضرورت تام یافته و از اولویت در برنامه ریزی عمومی برخوردار شده است.

اجتماع، بستر روابط جمعی است و کلیه روابط میان انسانها در این گستره شکل می‌گیرد. نظم اجتماعی یا آرامش و امنیت مردم در اجتماع، لازمه حرکت عادی و طبیعی فرد و اجتماع است که تأمین آن بر عهده نهادهای مختلف اجتماعی و به ویژه نهادهای دولتی می‌باشد. کنش هر عضو اجتماع، با کنشهای متقابل (تأثیر و تأثرها) دیگران همراه است و مجموعه برهم کنشهای مذکور، به سازماندهی روابط جمعی از حد مقدماتی و ابتدایی (گروه محدود) تا جامعه به عنوان وسیع‌ترین ساختار

اجتماعی می‌انجامد. مسئله این است که به رغم برخی تمایلات متعارض، سرنوشت اعضای هر اجتماع، به هم پیوند خورده است؛ به گونه‌ای که این وضعیت در مورد هر عضو کمابیش بر سرنوشت دیگران نیز سایه می‌افکند. در این صورت است که بی‌توجهی و تسامح به سرنوشت جمعی، از همگرایی و وحدت جلوگیری می‌کند و آشفته‌گی اجتماعی را به دنبال دارد.

در شرایط حاضر که اتحاد ملی و انسجام اسلامی به عنوان محور اندیشه و عمل نظام سیاسی و اجتماعی کشور مورد تأکید قرار گرفته، توجه به الگوسازی‌های مذکور از یک سو و خلق هنجارهای متناسب با این اولویت از سوی دیگر، کاملاً نمودار است. تعامل با سایر نهادهای عمومی، هدایت و ارشاد عمومی و نهادهای دولتی و غیردولتی و همچنین بسط مدیریت روشمند و متکی به نتیجه که از رهیافتها و شیوه‌های به کارگیری فرصت و ابزار در مسیر تحقق این امر است، علقه جامعه‌شناختی عمیق داشته و با ورود عمیق به بستر اجتماع و روابط اجتماعی قابل حصول است. انتظار می‌رود بسیج به دلیل بهره‌مندی از ظرفیتهای بالای عمومی در زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی، در این خصوص به عنوان نهادی پیشرو اقدام نماید.

در این راستا، پیشنهاد می‌شود که برنامه جامع تعمیق و تحکیم اتحاد ملی (متضمن ابعاد نظری و کاربردی) در بسیج تدوین و در سال جاری متناسب با چارچوب اعلامی اتحاد ملی و انسجام اسلامی به مرحله اجرا درآید. بدین منظور بسیج می‌تواند دیگر نهادهای فرهنگی و اجتماعی دولتی و غیردولتی را نیز به انجام این مهم دعوت نماید.

فهرست منابع

۱. آذر، ادوارد و چونگک ایمون (۱۳۷۷)؛ «ابعاد نرم افزاری امنیت ملی: مشروعیت، انسجام و ظرفیت سیستم سیاسی»، ترجمه گروه امنیت ملی، سیاست دفاعی، شماره ۲۲ (بهار).
۲. آیور، مک (۱۳۴۹)؛ جامعه و حکومت، ترجمه ابراهیم علی کنی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۳. برن، آگ و نیم کوف (۱۳۵۳)؛ زمینه جامعه شناسی، ترجمه و اقتباس ا.ح. آریانپور، نشر دهخدا.
۴. تیلا، پروانه (۱۳۸۴)؛ «تفکیک تعاملی قوا و وفاق محوری نهادهای حاکم در پرتو قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران»، ماهنامه اطلاع رسانی حقوقی، شماره ۱۰، فروردین و اردیبهشت.
۵. دوورژه، موريس (۱۳۷۰)؛ جامعه شناسی حقوقی، ترجمه ابوالفضل قاضی شریعت پناهی، تهران، دانشگاه تهران.
۶. دوورژه، موريس (۱۳۷۶)؛ جامعه شناسی سیاسی، ترجمه ابوالفضل قاضی، تهران، دانشگاه تهران.
۷. رفیعی، سیدکمال الدین (۱۳۸۶)؛ «مقدمه‌ای در باب قدرت نرم»، گزارش راهبردی چاپ نشده.
۸. روجه، گی (۱۳۸۳)؛ تغییرات اجتماعی، ترجمه دکتر منوچهر وثوقی، تهران، نشر نی.
۹. ساعد، نادر و محمد جعفر ساعد (۱۳۸۴)؛ «نقدی بر نقش و کارویژه بسیج در پرتو قانون برنامه چهارم توسعه: کاستی‌ها و راهکارها»، فصلنامه مطالعات بسیج، شماره ۲۶ (بهار).
۱۰. شریفی طراز کوهی، حسین (۱۳۷۸) (مترجم)، جامعه مدنی جهانی، تهران، نشر دادگستر.
۱۱. قاضی، ابوالفضل (۱۳۷۲)؛ حقوق اساسی و نهادهای سیاسی، تهران، دانشگاه تهران.
۱۲. کاتوزیان، ناصر (۱۳۷۲)؛ مقدمه علم حقوق و مطالعه در نظام حقوقی ایران، تهران، نشر یلدا.
۱۳. کلمبیس، تئودور و جیمز ولف (۱۳۸۱)؛ «بازیگران جدید در نظام بین‌الملل»، راهبرد، شماره ۲۴.

۱۴. گرین، ال.سی (۱۳۷۸)؛ «آیا شهروند جهانی واقعیت حقوقی دارد؟»، *جامعه مدنی جهانی*، ترجمه دکتر حسین شریفی طراز کوهی، تهران، نشر دادگستر.
۱۵. گیدنز، آنتونی (۱۳۸۳)؛ *جامعه شناسی*، ترجمه منوچهر صبوری، تهران، نشرنی.
۱۶. مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۴)؛ *تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل*، تهران، سمت.
۱۷. ناشناس (۱۳۵۷)؛ *واژه‌های سیاسی*، تهران، [بی‌نا].
۱۸. نبوی، سید عباس (۱۳۷۹)؛ *فلسفه قدرت*، تهران، سمت.
۱۹. وکیو، دل (۱۳۸۰)؛ *فلسفه حقوق*، ترجمه قدرت الله واحدی، تهران، نشر میزان.
۲۰. ولی پور زرومی، حسین (۱۳۸۱)؛ «درآمدی بر بنیادهای اجتماعی امنیت»، *راهبرد*، شماره ۲۶.
۲۱. هاشمی، سیدمحمد (۱۳۸۴)؛ *حقوق بشر و آزادیهای اساسی*، تهران، میزان.
22. Axelrod, R (1984). *The Evolution of Co-Operation*, NY: Basic Books, Chapter 9, pp 169-192.
23. Bognetti, C (2005). "Costitutional Law", *Britanica Encyclopedia*, www.Britanica.com.
24. Burk, J (ed.) (1991). *Morris Janowitz: On Social Organization and Social Control*, Chicago, IL: University of Chicago Press.
25. Barendt, Eric (1985). *An Introduction to Constitutional Law*, New York, Oxford Uni. Press.
26. Clements, Kevin (1990). "Toward a Sociology of Security", *Working Paper 90*, New Zealand, University of Colorado at Boulder, Department of Sociology University of Canterbury Christchurch 1, 4, July.
27. Kinely, D (1995). "Constitutions and the Doctrine of Parliamentary Supremacy and the Rule of Law", *The Federal Law Review*, Vol. 22.
28. Shoenbrod, D (1999). "Delegation and Democracy: Reply to my Critics", *Cardozo Law Review*, Vol. 20.
29. Schmit, Carl (1985). *Political Theology, Four Chapters on the Concept of Sovereignty*, Trans. Schwab, Cambridge, MIT Press.
30. Smith, R. D (1998). "Social Structure and Chaos Theory", *Sociological Research Online*, Vol. 3, No. 1, www.socresonline.org.uk/socresonline/3/1/11.ghtml.